[**بخش چهارم: سيماي امام علي‏عليه السلام به روايت اهل سنت‏**](http://mokatebe.net/index.php/26/1458-2014-04-27-13-34-35)

محدث و مفسر کبير علامه سيدهاشم بحراني

**سيماي امام علي‏عليه السلام به روايت اهل سنت‏**

قسمت چهارم‏

 اشاره: با وجود اينكه چهره راستين اميرالمؤمنين‏عليه السلام را منحصراً خدا و پيامبرش مي‏شناسند(1) و فضائل آن حضرت، قابل احصاء و احاطه نيست، و رسول اكرم نيز تمامي آن مناقب را به جهت عدم ظرفيت و خوف افراط امت بازگو نفرموده‏اند، و از ميان قليل مكارمي هم كه فرموده‏اند، نيمي را دشمنان آن حضرت از سر حسادت و نيم ديگر را دوستان به علت خوف و تقيه كتمان داشته‏اند، [اشاره به كلام «خليل بن احمد» است كه گفت: «كيف اَمْدِحُ مَن كَتَم اَعدائُه فَضائِلَه حَسَداً وَ اَحبائُه خَوفاً فَظَهرَ مابَيْنَ الْكِتْمانَيْنِ ما مَلَئتْ خافَقينْ». ولي اندك فضائلي كه از آن ميان به ما رسيده است، بدان اندازه است كه صدها هزار ورق از متون و آثار دانشمندان اسلامي را به خود اختصاص داده است.(2)

يكي از دانشمندان بزرگي كه سهمي سترگ در اين جهاد عظيم دارد، و به حق، از پاسداران حريم ثقلين، و به ويژه از حاميان مرز ولايت شمرده مي‏شود، علامه بزرگوار و محدث عاليقدر و مفسر كبير، «سيدهاشم بحراني» - مؤلف اين كتاب - است. او كه بيش از نيمي از آثار چهل گانه‏اش، اختصاص به اثبات حقانيت اهل بيت‏عليهم السلام و شناساندن مناقب و مكارم و مقامات آنان، و دفاع از حقوق ايشان دارد و در اين زمينه، بالاترين حد استقصائات و بيشترين حجم مدارك و مطالب را به رشته تحرير درآورده است، و علاوه بر همه اينها، مؤلف «تفسير برهان» نيز هست.

اثري كه پيش رو داريد، ترجمه‏اي دقيق از يكي از آثار آن بزرگمرد، بنام «علي والسنّه» است كه در كتب قديم، از آن به «مناقب اميرالمؤمنين» نيز تعبير كرده‏اند. اين كتاب، علاوه بر ترجمه توسط آقاي محمد اميني، با تحقيق و مدرك يابي دانشمند فقيد، نجم الدين شريف عسكري و با افزوده‏ها و توضيحاتي از دكتر سيد حسن افتخار زاده، و فهارسي فني نيز همراه مي‏باشد كه مجموعاً به صورتي قابل استفاده‏تر و مقبول‏تر درآمده است.

در آغاز كتاب، پيشگفتاري در زندگاني مؤلف (سيدهاشم بحراني) آمده است، آنگاه متن كتاب كه حاوي 193 حديث در مناقب اميرالمؤمنين به نقل اهل سنت مي‏باشد آورده شده است. اين كتاب به وسيله مؤسسه دين و دانش و انتشارات قدر در سال 1364 براي اولين بار چاپ شده است و ظاهراً چاپهاي ديگري نيز پس از ان صورت گرفته است. دبيرخانه مكاتبه وانديشه بر آن گرديد تا پس از اتمام مباحث مكاتبات سرنوشت ساز، در هر نوبت تعدادي از اين احاديث را همراه با توضيحات مترجم و شارحان كتاب تقديم دوستان كند. اميد است قلوب همه ما به معارف اهلبيت عليهم السلام روشن و منور گردد. ان شاء اللَّه.

 41. در مناقب(3) از عبداللَّه بن عمر آمده است كه از پيامبر اكرم‏صلي الله عليه وآله سؤال شد، شب معراج، خداوند با چه زباني با تو سخن گفت؟ پيامبر اكرم‏صلي الله عليه وآله فرمودند: «خاطَبَني بِلُغَةِ عَلِّي بْنِ اَبي طالِبٍ».

 «خداوند با صداي علي با من سخن گفت».

 به طوري كه مي‏گفتم: خدايا اين تويي يا صداي علي است؟ خداوند به من الهام نمود:

 «يا مُحَمَّدُ اَنَا شَي‏ءٌ لَيْسَ كَاْلاَشْياءِ لا اُقاسُ بِالنّاسِ وَ لا اُوصَفُ بِاْلأَشْباهِ خَلَقَتُكَ مِنْ‏نُوري وَ خَلَقْتُ عَلِياً مِنْ نُورِكَ فَاطَّلَعْتُ عَلي‏ سَرائِرِ قَلْبِكَ فَلَمْ اَجِدْ اِلي‏ قَلْبِكَ اَحَبَّ مِنْ عَلِيّ بْنِ اَبِي طالِبٍ فَخاطَبتُكَ بلِسانِهِ كَمْا يَطْمِئَنَّ قَلْبُكَ.»

 «اي محمد، من همچون اشياء نيستم و با مردم سنجيده نمي‏شوم و توصيف به مانندها نمي‏شوم، تو را از نور خودم و علي را از نور تو آفريدم، و بر اعماق دل تو آگاهي يافتم و ديدم كسي را بيشتر از علي دوست نداري و به اين خاطر با زبان علي با تو سخن گفتم، تا قلبت آرامش و اطمينان يابد.»

 توضيح آنكه: الهام عبارت است از افكندن چيزي در قلب بدون واسطه. و اطمينان قلب پيامبر در شب معراج، به اين خاطر است كه پيامبر اكرم‏صلي الله عليه وآله، از مشاهده هيبت و آثار عظمت الهي دچار لرزه و هراس شده بودند.\*

 \* توضيح:

 ترس و لرزه كه بر اندام اولياء خدا در پيشگاه الهي عارض مي‏شود انگيزه‏هاي مختلفي دارد. گاهي ترس به خاطر گناهاني است كه انجام گرفته و حال در مقابل خداوند كه مي‏ايستند زشتي گناهان خود و عظمت كيفر الهي را كه مي‏بينند به وحشت افتاده و لرزه بر اندامشان مي‏افتد.

 گاهي اضطراب و ترس در مقابل نعمت‏هاي الهي و زيبايي دل فريب بهشت و الطاف خدائيست و اضطراب از اينكه آيا به آنها دسترسي خواهند داشت يا نه واگر هم الان دارا هستند آيا براي هميشه در اختيار آنها قرار خواهد داشت.

 گاهي ترس و اضطراب و عدم اطمينان ناشي از عدم آگاهي است و از آنجا كه هنوز به مرحله يقين نرسيده‏اند اضطراب دارند، و در حال تشويش و شك به سر مي‏برند.

 در مورد پيامبر اكرم‏صلي الله عليه وآله هيچ يك از سه مورد فوق صادق نيست، بلكه اضطراب رسول خداصلي الله عليه وآله عبارت بود از اضطراب دوست در مقابل دوست عظمت الهي، جمال و جلال خداوندي، بازيافتن به سراپرده مقام لقاء اللَّه و رؤيت وجداني خدايي اين اضطراب و ترس را در رسول خداصلي الله عليه وآله ايجاد كرده بود كه به ناگاه صداي آشنايي به گوشش رسيد صداي علي‏عليه السلام يار ديرين، انيس دوران تنهايي، نخستين تصديق كننده او، كسي كه هم آهنگي همه جانبه در خلقت با او داشت، از نور او آفريده شده و در عوالم پيشين حتي پيش از خلقت آدم او را همراهي مي‏كرد. محرم اسرار او، تربيت شده به دست او، كسي كه وجود خود را در پيكر او مستدام مي‏ديد، و با رفتن خود و بودن علي، آئين خود و زحمات خود را از بين رفته نمي‏ديد. همانكس كه در جنگ‏ها مدافع او و هنگام تعليم تنها متعلم او و در هنگام وعظ تنها گوش پندپذير وعظ او، تنها همسر شايسته براي دخترش و خلاصه به تعبير قرآن مجيد در آيه مباهله و انفسنا و انفسكم جان رسول خداصلي الله عليه وآله بود آري بايد كلام خدا را با لهجه و لحن علي‏عليه السلام شنيد تا آن اضطراب ناشي از حب و محبت نسبت به خدا برطرف شود.

 نكته‏اي كه بايد در نظر داشت آن است كه در اينجا اطمينان نسبت به وجود خدا و عالم آخرت و زندگي پس از مرگ نيست كه حضرت ابراهيم‏عليه السلام تقاضاي اينگونه اطمينان را داشت و درخواستش با راهنمايي كشتن چهارمرغ و زنده شدن مجدد آنها برآورده شد بلكه اطمينان در اينجا يعني آرامش قلب براي خلوت با خدا و راز و نياز دوستانه و صميمانه با او و رفع آن ابهت جلوه جلال و جمال خدايي كه تاب تكلم را از او گرفته بود همانكه موسي‏عليه السلام با آن همه آشنايي در صحبت با خدا به همان مشاهده جلوه لرزه بر اندامش افتاد و به تعبير قرآن مجيد

 «فَلَمَّا تَجَلَّي رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسي‏ صَعِقاً»

 وقتي پروردگار موسي بر كوه تجلي كرد آن را درهم فرو ريخت و موسي بيهوش به روي زمين افتاد.

 در اينجا هم اگر خداوند با لهجه و لحن علي‏عليه السلام با پيامبر اكرم‏صلي الله عليه وآله صحبت نمي‏كرد چه بسا اين مدهوشي به وقوع مي‏پيوست.

 42. در مناقب خطيب(4) از انس بن مالك است كه مي‏گويد پيامبر اكرم‏صلي الله عليه وآله را در خواب ديدم، به من فرمودند:

 «ما حَمَلَكَ عَلي‏ أَلاّتُؤَدِّي ما سَمِعْتَ مِنّي فِي عَلِّي بْنِ اَبِي طالِبٍ حَتي أَدْرَكْتُكَ الْعُقُوبَةَ وَ لَوْلا اسْتِغْفارُ عَلِيِّ بْنَ اَبِي طالِبٍ لَكَ ما شَمَمْتَ رايِحَةَ الْجَنَّةِ اَبَداً وَ لكِنْ اُنْشُرْفِي بَقِيّةِ عُمْرِكَ أَنَّ أَوْلِياءَ عَلي وَ ذُرِيَتَهُ وَ مُحِبيِهمْ السّابِقُونَ الاَْوَّلُونَ اِلَي الْجَنَّةِ وَ هُمْ جِيِرانُ اللَّهِ وَ جِيرانُ اوْلياءِ اللَّهِ حَمْزَةَ وَ جَعْفَرٍ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ أَمّا عَلِيٌ فَهُوَ الصِّدّيقُ الاَْكَبَرُ لا يَخْشي‏ يَوْمَ الْقِيامَةِ مَنْ يُحِبُّهُ.»

 «چرا به آنچه از من درباره علي شنيده بودي عمل نكردي تا كيفر خدا به تو رسيد؟ و اگر استغفار علي نباشد بوي بهشت به تو نخواهد رسيد، ولي در بقيه عمرت سعي كن اين مطلب را در بين مردم منتشر سازي كه:

 «دوستداران علي و خاندان او در بهشت سبقت گرفتگان به بهشت هستند و با خداوند و اولياء خداوند چون حمزه، جعفر، حسين و حسن، همجوار هستند و علي (صديق اكبر) است كه هر كس او را دوست داشته باشد، از روز قيامت وحشت ندارد».

 توضيح آنكه: كيفر خدا كه به انس رسيده بود، مرض پيسي بود كه انس بن مالك دچار آن گشته بود. و اينكه در قيامت دوستداران علي ترسي ندارند. يعني: از ترسهاي روز قيامت در امان هستند.

 43. در مسند از انس بن مالك نقل شده است كه گفت:

 نزد پيامبر اكرم‏صلي الله عليه وآله نشسته بودم كه علي‏بن ابيطالب‏عليه السلام وارد شد پيامبر اكرم‏صلي الله عليه وآله فرمودند:

 «اَنَا وَ هذا حُجَّةُ اللَّهِ عَلي‏ خَلْقِهِ»(5)

 «من و اين مرد (حضرت علي‏عليه السلام) حجت خدا بر مخلوقات هستيم.»

 44. در مناقب خطيب آمده كه زيد بن صوحان(6)  در جنگ جمل به حالت مرگ افتاده بود، حضرت علي‏عليه السلام بالاي سر او تشريف آوردند وي خطاب به حضرت علي‏عليه السلام عرض كرد: خدا بر تو رحمت كند، من تو را عالم خدا و عارف بر آيات الهي يافتم، به خدا قسم اين سخن را از سر جهل نگفتم بلكه از حذيفة بن يمان(7) شنيدم كه مي‏گفت: از پيامبر اكرم‏صلي الله عليه وآله شنيدم كه:

 «عَلِي أَمِيرُ الْبَرَرَةِ وَ قاتِلُ الْفَجَرَةِ مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُ مَخْدُولٌ مَنْ خَذَلَهُ أَلا وَ اِنَّ الْحَقَّ مَعَهُ يَتَّبِعُهُ فِمِيلُوا مَعَهُ.»(8)

 «علي پيشواي نيكمردان و نابود كننده نابكاران است، كسي كه او را ياري كند، از سوي خدا نصرت مي‏يابد و اگر كسي او را خوار كند، خوار مي‏شود و حق همراه اوست، و از او پيروي مي‏كند، پس بايد با او همراه شويد».

 45. در مسند به روايت انس بن مالك گويد: به سلمان گفتم از پيامبر درباره وصيش سؤال كن. سلمان سؤال كرد، پيامبر اكرم‏صلي الله عليه وآله به او فرمود:

 «يا سَلْمانُ وَصِيِّي وَ وارِثِي وَ قاضِي دَيْنِي وَ مُنْجزُ وَ عْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي‏طالِبٍ»(9)

 «اي سلمان، جانشين و وارث و دهنده قرض من و انجام دهنده وعده‏هاي من، علي بن ابيطالب است.»\*

 \* توضيح:

 چهار موضوع فوق كه پيامبر اكرم‏صلي الله عليه وآله درباره حضرت علي‏عليه السلام به سلمان فرموده است در روايات ديگر نيز وارد شده است. گاهي پيامبر اكرم‏صلي الله عليه وآله به حضرت علي‏عليه السلام خطاب كرده و مي‏فرمود:

 يا عَلِي! اَنْتَ وَصِّي وَ وارِثي وَ قاضي دَيْني وَ مُنْجِرُ وَ عَدْي؛

 و يا مي‏فرمود:

 اَنْتَ تَقْضي دَينْي وَ تُنْجِزُ عداتي.

 تو قرض‏هاي مرا ادا مي‏كني و وعده هايم را برآورده مي‏سازي.

 كلمه وصي معلوم است زيرا حضرت علي‏عليه السلام هم نسبت به امور شخصي پيامبر اكرم‏صلي الله عليه وآله و كارهاي خانوادگي، وصي او بود و كارهاي مربوط به غسل و كفن و دفن رسول خداصلي الله عليه وآله را انجام مي‏داد و هم نسبت به مسئله رهبري و پيشوايي و زمامداري نسبت به اسلام و مسلمين و نسبت به شئون و وظايف رسول خداصلي الله عليه وآله درباره احكام اسلامي و تبين و تشريح قوانين ديني، وصي آن حضرت بود و تمامي آنچه بر عهده رسول خداصلي الله عليه وآله بود بعد از رحلت آن حضرت بر عهده حضرت علي‏عليه السلام قرار گرفت.

 و اما وارث بودن نسبت به اموال حضرت، ظاهراً حضرت علي‏عليه السلام‏وراث نبوده ولي از آنجا كه علي‏عليه السلام شوهر حضرت فاطمه‏عليها السلام بعد از وفات، آن بزرگوار از اين جهت وارث اموال نيز به حساب مي‏آمد، لكن بيشتر نظر به وارث مقام رهبري و پيشوايي است كه بعد از حضرت رسول‏صلي الله عليه وآله تمامي مقامات و اختيارات آن حضرت به آن بزرگوار به ارث مي‏رسيد. و اما انجام دهنده قرض‏هاي من و برآورنده وعده‏هاي من:

 رسول خداصلي الله عليه وآله به هنگام هجرت از مكه به مدينه رسماً اين كارها را به حضرت علي‏عليه السلام واگذار كرد يعني تمام امانتهايي كه از مردم نزد آن حضرت بود به حضرت علي‏عليه السلام سپرد و او را مأمور كرد كه امانت‏هاي مردم را به صاحبانشان برگرداند. تعهدات و قول و قرارهايي را كه رسول خداصلي الله عليه وآله با افراد داشت انجام دهد، قرض‏هاي حضرت را ادا كند و بعد از انجام اين كارها خانواده حضرت، زنها و عيالات را بردارد و به مدينه برود و حضرت علي‏عليه السلام هم اين كارها را كرد.

 در جنگ تبوك نيز حضرت علي‏عليه السلام را به همين سمت در مدينه گماشت و او را مأمور سرپرستي از خانواده خود نمود و امانت‏هاي مردم را به او سپرد.

 همين مقام و منصب را نيز براي بعد از وفات خود به آن حضرت واگذار كرد و لذا در روايت فوق او را به سلمان و همين عناوين معرفي مي‏فرمايد و مي‏گويد:

 «يا سلمان، جانشين و وارث و ادا كننده قرض من و برآورنده وعده من علي بن ابيطالب است.»

 و اينها برخي از شئون رهبري است كه به عبارات مختلف از زبان حضرت رسول‏صلي الله عليه وآله صادر شده و در موارد گوناگون به مقام و منزلت حضرت علي‏عليه السلام اشاره فرموده‏اند.

 46. در مناقب ابن مردويه از ابي سعيد خدري نقل مي‏كند كه سلمان گويد به پيامبر اكرم‏صلي الله عليه وآله عرض كردم: هر پيامبري وصي دارد، پس وصي شما كيست؟

 آن حضرت ساكت شده، پاسخ نفرمودند: بعد كه مرا ديدند: فرمودند: سلمان! به سرعت سوي ايشان رفتم و عرض كردم: بلي‏

 پيامبر اكرم‏صلي الله عليه وآله فرمودند: اي سلمان مي‏داني وصي موسي كيست؟

 گفتم: يوشع‏

 فرمود: چرا؟

 گفتم: او در آن روز از همه عالمتر بود.

 فرمود:

 «فَاِنَّ وَصِيّي وَ مَوْضِعَ سِرِّي وَ خَيْرَ مَنْ اَخْلُفُ بَعْدِي يُنْجِزُ مُوْعِدِي وَ يَقْضِي دَيْنِي عَلِيُّ بْنُ اَبِي طالِبٍ».(10)

 «علي وصي من، محل اسرار من و بهترين كسي است كه جانشين مي‏گردد، او وعده مرا عملي سازد و قرض مرا مي‏دهد.»

 47. در خصائص طبري(11) به نقل از ابوذر و سلمان آمده است كه پيامبر اكرم‏صلي الله عليه وآله دست اميرالمؤمنين‏عليه السلام را گرفت و فرمود:

 «اَنَّ هذا اَوَّلُ مَنْ آمَنَ بي وَ هذا فارُوقُ هذِهِ الاُْمّة وَ هذا يَعْسوبُ المؤمنينَ وَ اَوَّلُ مَنْ يُصافِحُني يَوْمَ القيمةِ وَ هذا الصّدّيقُ الاَْكْبَرُ».(12)

 «اين اولين كسي است كه به من ايمان آورده، او جدا كننده حق و باطل از يكديگر است (فاروق) و او سرور و سلطان مؤمنين است و در قيامت، قبل از همه، او دست مرا مي‏فشارد، و او صديق اكبر است».

 توضيح آنكه: فاروق يعني، جداكننده حق از باطل، و يا جداكننده اهل بهشت از اهل جهنم، صديق به كسي گويند كه تا كنون هر گز لب به دروغ نگشوده است.

 48. در نزل السائرين از ابي ليلي غفاري(13) نقل شده كه پيامبر اكرم‏صلي الله عليه وآله فرمودند:

 «سَتَكُونُ فتنةٌ فَاِذا كانَ ذلِكَ فَاَلْزِمُوا عَلِيَّ بْنَ اِبَي طالِبٍ فَاِنَّهُ اَوَّلُ مَنْ يَرانِي وَ اَوَّلُ مَنْ يُصافِحُني يَوْمَ الْقِيمَةِ وَ هُوَ الصِّديّقُ الاَْكْبَرُ وَ هُوَ فارُوقُ هذِهِ الاُْمَّةِ يُفَرّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْباطِلِ وَ هُوَ يَعْسُوبُ الْمؤْمِنينَ وَ الْمالُ يَعْسُوبُ الْمُنافِقِين.»(14)

 «فتنه‏اي پيش خواهد آمد، كه در اين صورت، بايد به علي بن ابيطالب پناه ببريد، او نخستين كسي است كه در قيامت، مرا مي‏بيند و دست مرا مي‏فشارد و او صديق اكبر و جدا كننده حق از باطل است و او زمامدار مؤمنين مي‏باشد، و ثروت دنيا سرور منافقين است.»\*

 اين روايت در كفاية الطالب و مناقب خطيب(15) نيز، با اندكي تفاوت نقل شده است.

 \* توضيح:

 كلمه يعسوب كه در متن حديث بود و در اينجا به عنوان سرور و زمامدار ترجمه شده است در اصل لغت به معناي رئيس بزرگ، ملكه زنبوران عسل و اين گونه معاني آمده است كه همين ترجمه سرور و زمامدار نيز بي مناسبت نيست. در اين حديث رسول خداصلي الله عليه وآله حضرت علي‏عليه السلام را يعسوب مؤمنين ناميده و يعسوب منافقين را مال و ثروت دانسته است. مال و ثروت را در مقابل حضرت علي‏عليه السلام سرور و زمامدار منافقين معرفي فرموده است و اين جمله زيبا كنايه از آن است كه منافقين داراي ايدئولوژي و عقيده‏اي نيستند. پافشاري و اصرار آنها در مطالب خود پايه و اساسي ندارد. آنها به دنبال پول و ثروتند. سفره چربين و غذاهاي رنگين و بذل و بخششها است كه علي‏عليه السلام را از مسند خلافت به زير مي‏آورد و آنچه در مقابل حضرت مي‏تواند قد علم كند پول و ثروت و ول خرجي و بذل و بخششهاي بي جاي دستگاه خلافت بود.

 آنچه كه عبدالرحمن بن عوف‏ها طلحه‏ها و زبيرها، عثمان‏ها و ديگران را به خود جلب كرد و از آنها كه روزگاراني صحابه رسول خداصلي الله عليه وآله بودند افرادي مخالف حق و حقيقت ساخت پول و ثروت بود كه يعسوب آنها گشت، و آنها ريشه نفاق در دلشان بود و ثروت و پول توانست رهبري آنها را به دست گيرد، و هميشه چنين بوده است، همينكه كسي به قدرت مي‏رسد و ثروتي به دست مي‏آورد هزاران آدم مخالف خود را كه از ايماني كامل برخوردار نبوده و از آزمايش پيروز نگشتند دور خود جمع مي‏كند و اينان كه جاه و حشمت و ثروت و مقام او آنها را فريفته، هزاران عنوان و مقام براي صاحبان قدرت مي‏تراشند، زشتيها، خطاها و اشتباهاتش را توجيه و كمترين سخن و كار مثبت او را بزرگ جلوه مي‏دهند واين نشانه نفاق است و اين منافقان به دنبال يعسوب خود كه مال باشد در حركتند. چه خوب فرمود، حسين بن علي‏عليه السلام:

 اَلنّاسُ عَبيدُ الدَّنْيا وَ الدُيِنْ لَعوقٌ عَلي‏ اَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مادَرَّتْ عَلَيْهِ مَعايِشُهُمْ فَاِذْا مُحِصّؤا بِالْبَلاء قَلَّ الَّديانُونَ.»

 مردم، بندگان دنيايند و دين آويزه‏اي بر زبان‏هاي آن‏ها است، تا آنجا كه زندگي و معاش آنها بر آن مي‏چرخد آن را به دور زبان خودمي گردانند وقتي كه گرفتار، آزمايش شدند دين‏داران كم خواهند شد.

 49. در مسند از ابن عباس نقل شده كه از حضرت علي‏عليه السلام شنيدم كه فرمود:

 «اَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخوُرَسولِهِ وَ اَنَا الصِّدِّيقُ الاَْكْبَرُ لايَقُولُها بَعْدِي إِلاّ كاذِبٌ مُفْتَرٍ وَ لَقَدْ صَلَّيْتُ قَبْلَ النّاسِ بَسَبْعِ سِنِينَ.»(16)

 «من بنده خدا و برادر رسول خدا و صديق اكبر هستم، هر كس بعد از من خود را صديق اكبر معرفي كند، دروغگو بوده و افترا بسته است، من هفت سال قبل از ديگران نماز خواندم.»\*

 \* توضيح:

 در اين حديث حضرت علي‏عليه السلام مي‏فرمايد:

 من هفت سال قبل از ديگران نماز خواندم.

 در اين جمله چند احتمال وجود دارد. اول اينكه قبل از ديگران را مطلق بگيريم و هفت سال به آن معني باشد كه من از سن هفت سالگي با رسول خداصلي الله عليه وآله نماز خواندم و هنوز كسي از مردم نماز نمي‏خواند كه در اين صورت يا بايد گفت سن حضرت علي‏عليه السلام به هنگام بعثت رسول خداصلي الله عليه وآله هفت ساله بوده است و يا اينكه از همان دوران طفوليت و سن هفت سالگي كه در خدمت رسول خداصلي الله عليه وآله و تحت سرپرستي آن حضرت بود به نماز و عبادت مي‏پرداخت و همان نماز و عبادتي را كه رسول خداصلي الله عليه وآله داشت آن حضرت هم انجام مي‏داد و شروع عبادت از سن هفت سالگي بود.

 احتمال ديگر اين كه كلمه سبع را كه در متن حديث آمده اشتباهي از ناسخ و نويسنده بدانيم وبگوييم كه در اصل تسع بوده است، يعني از نه سالگي كه همان سال بعثت رسول خداصلي الله عليه وآله مي‏باشد. احتمال سوم اينكه كلمه سبع به معناي دوران طفوليت باشد نه اينكه روي كلمه هفت عنايت خاصي باشد. به هر حال حضرت علي‏عليه السلام مي‏خواهند بفرمايند پيش از آنكه ديگر صحابه رسول خداصلي الله عليه وآله اسلام بياورند و مسلمان شوند و اهل نماز و عبادت گردند من جلوتر از همه به عبادت خدا پرداختم.

 و اما اينكه بخواهيم بگوييم كه از آغاز رسالت رسول خداصلي الله عليه وآله تا هفت سال بعد هيچ كس مسلمان نشده و در اين هفت سال فقط حضرت علي‏عليه السلام نماز مي‏خوانده و مسلمان بوده است، اين احتمال با واقعيت تاريخي تطبيق نمي‏كند.

 در مورد كلمه صديق مسئله واضح و روشن است كه چگونه حتي نام و لقب حضرت علي‏عليه السلام را ديگران غصب كردند و بر روي خود گذاشتند و آنان را كه بارها دروغ گفته‏اند و يا اصلاً تصديقي راستين نداشتند لقب صديق دادند و چه جالب كه قرآن مجيد از قبل، خاطره عدم صداقت را آنگاه كه در داستان هجرت سخن از غار به ميان آورده و همراهي با رسول خداصلي الله عليه وآله را متذكر مي‏شود و حزن و اندوه اين همراه نامناسب را بازگو مي‏كند پرده از روي اين حقيقت برمي‏دارد كه نشان صداقت در ايمان، حزن و اندوه و ترس از دشمنان در لحظات گرفتاري نيست، زيرا مؤمنان راستين را ملائكه خداوند بشارت داده و قبلاً حزن و اندوه را از آنها مي‏زدايند كه خداوند فرموده الا بذكر اللَّه تطمئن القلوب و در جاي ديگر چنين نويد داده است كه :

 «إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ أَلاَّ تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ».

 يعني كسانيكه گفتند پروردگار ما اللَّه است و سپس پايداري كردند، فرشتگان بر آنها فرود آيند كه نترسيد و محزون نباشيد و بشارت باد شما را به بهشتي كه به آن وعده داده شده‏ايد.

 به هر حال لقب صديق را بر اشخاصي ديگر نهاده‏اند و آن كس كه هيچ گاه حق و باطلش از هم جدا نشد و پيوسته با باطل همراه بود فاروق لقب نهادند در حاليكه رسول خداصلي الله عليه وآله اين لقب را به اميرالمؤمنين‏عليه السلام داده بود چنانكه بعدها لقب اميرالمؤمنين‏عليه السلام را بر فرمانده تبهكاران يعني معاويه بن ابي سفيان نهادند و او خود و بعد فرزندان و آل تبار خود، اشخاصي هم چون يزيد را بر مؤمنان امارت داده و آنان را اميرالمؤمنين خواند و مردم هم آنان را پذيرفتند و تن به حكومت آنان داده و در عين حال خود را مؤمن و آنان را امراء و اولوالامر خود ناميدند.

 50. در فردوس الاخبار از جابربن عبداللَّه نقل شده كه رسول خداصلي الله عليه وآله فرمودند:

 «حَقُّ عَلِيّ بْنِ اَبِي طالِبِ عَلي‏ هذِهِ الاُْمَّةِ كَحَقِّ الْوالِدِ عَلي‏ وَلَدِهِ.»(17)

 «حق علي بن ابيطالب بر مردم، مثل حق پدر بر فرزندانش مي‏باشد»\*

 \* توضيح:

 احاديث فراواني در اين موضوع وارد شده است كه رسول خداصلي الله عليه وآله فرموده است:

 «من و علي دو پدر اين امت هستيم»

 احاديث فراواني در اين موضوع وارد شده است كه رسول خداصلي الله عليه وآله فرموده است: «من و علي دو پدر اين امت هستيم».

 سنتي را كه پدر در ايجاد فرزند دارد، واسطه در خلقت اولاد است و بعد از تولد، مخارج و تكفل اولاد به عهده او است و نسبت به فرزند ولايت دارد و اطاعت او بعد  از اطاعت خدا بر فرزند لازم است و اين اندازه ولايت و سرپرستي را هيچ كس منكر نيست. كمترين رابطه‏اي كه مي‏توان بين رسول خداصلي الله عليه وآله و امت برقرار كرد همين است كه امت بودن مسلمين، مولود و موجود شده به وسيله رسول خداصلي الله عليه وآله است و اگرايشان نبودند امتي به نام امت اسلام وجود نداشت، همان گونه كه پدر، دلسوز و مهربان نسبت به فرزند خود مي‏باشد و از او سرپرستي مي‏كند، او را در مسير رشد وكمال قرار مي‏دهد، تربيت و تعليم او را به عهده مي‏گيرد، رسول خداصلي الله عليه وآله نيز نسبت به امت اسلام همين حالت پدري را داشته است.

 حال تمام اين سمت‏ها و پدري‏ها را كه رسول خداصلي الله عليه وآله نسبت به امت اسلام داشته است درباره حضرت علي‏عليه السلام هم مي‏داند كه اگر علي‏عليه السلام نبود امت، امت نمي‏شد و اسلام رونق نمي‏گرفت و مسلمين رشدي نداشتند همانگونه كه رسول خداصلي الله عليه وآله پدر اين امت مي‏باشد علي‏عليه السلام هم پدر اين امت است و مسلم است كه حق پدري هم دارد و همان وظيفه‏اي كه فرزندان در مقابل پدر دارند و مي‏بايست از او اطاعت كنند و در مقابل او تواضع نمايند و ادب به خرج دهند، نسبت به رسول خداصلي الله عليه وآله و حضرت علي‏عليه السلام نيز اين وظايف را بايند انجام دهند و سعي كنند كه از آنها كناره نگيرند كه اگر از آنها كفاره گرفتند و احياناً موجبات آزردگي خاطر آن‏ها را فراهم كردند، عاق آنها شده و يكي از گناهان كبيره را انجام داده‏ند. در اين حديث رسول خداصلي الله عليه وآله امت اسلامي را متوجه و متذكر نسبت به حق پدري حضرت علي‏عليه السلام مي‏كند.

 51. در همان كتاب از حذيفه نقل شده كه رسول خداصلي الله عليه وآله فرمود:

 «لَوْ يَعْلَمُ النّاسُ مَتي‏ سُمِّي عَلِيٌ اَمِيرَالْمؤُمِنينَ ما أَنْكَرُوا فَضْلَهُ سُمِّي بِذلِكَ وَ آدَمُ بَيْنَ الرُّوح وَ الْجَسَدِ حِينَ قال: أَلسْتُ بَربّكُمْ قالُوا: بَلي‏ فَقال تَعالي‏: اَنَاَ رَبُّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ وَ عَلِيُّ اَمِيرُكُمْ.»

 «اگر مردم مي‏دانستند كه علي چه موقع به لقب اميرالمؤمنين ناميده شد، فضائل او را منكر نمي‏شدند. زمانيكه آدم بين روح و جسد بود، او اميرالمؤمنين ناميده شد، آن‏زمان كه خداوند از انسانها، سؤال كرد: آيا پروردگار شما نيستم؟ گفتند: آري خداوند فرمود: من پرودرگار شما هستم و محمد پيامبر شما و علي امير شما است.»

 52. در مناقب ابن مردويه از سالم(18) غلام حضرت علي نقل شده كه گفت: در مزرعه‏اي در خدمت حضرت بودم كه ابوبكر و عمر آمدند و گفتند:

 «السَّلامُ عَلَيْكَ يا اَميرَالْمؤُمِنينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُهُ».

 «سلام بر تو اي اميرالمؤمنين و رحمت و بركات خدا بر تو باد».

 عده‏اي گفتند: شما زمان رسول خدا هم همينطور مي‏گفتيد؟»

 عمر گفت:

 «قَدْ اَمَرَنا رَسُولُ اللَّهِ‏صلي الله عليه وآله‏بِذلِكِ.»

 «پيامبر، اينطور به ما دستور داده بود.»

 53. در كفاية الطالب از ابوذر نقل شده كه پيامبر اكرم‏صلي الله عليه وآله فرمودند:

 «تَرِدُ عَلَي الحَوْضِ رايَةُ اَميرِ المُؤمِنينَ وَ اِمامُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ فَأَقُومُ اُخِذُ بِيَدِهِ فَيَبْيَضُّ وَجْهُهُ وَ وُجُوهُ اَصحابِهِ».

 «در كنار حوض كوثر، پرچم اميرالمؤمنين و پيشواي سپيدرويان\* بر من وارد مي‏شود و من بپا مي‏خيزم و دست او را مي‏گيرم و چهره او و صورت يارانش سپيد مي‏گردد».

 \* توضيح:

 در آخرت، مؤمنين دست و پايشان (محل‏هاي وضو) به خاطر وضو نوراني مي‏گردد. مسئله روسپيدي برخي از انسان‏ها و روسياهي برخي ديگر در روز قيامت از مسائلي است كه در قرآن مجيد و روايات معصومين‏عليهم السلام وارد شده است. در قرآن مجيد اين آيه را مي‏خوانيم كه: «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ

 وَ أَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَتِ اللَّهِ هُمْ فِيها خالِدُونَ» (سوره آل عمران، آيات 104 تا 106).

 يعني روزي صورت‏هايي سفيد و سياه مي‏شوند، پس آنهايي كه صورت‏هايشان سياه گشته، به آنها گفته شود: آيا بعد از ايمان آوردنتان كافر گشتيد. پس بچشيد عذاب را به جهت آنكه كافر شديد و اما كساني كه صورت هايشان سپيد گشته، در رحمت خدا جاويد و هميشگي خواهند بود.

 در روايات متعددي راجع به شيعيان حضرت علي‏عليه السلام، رسول خداصلي الله عليه وآله فرموده است كه يا علي! شيعيان تو در روز قيامت صورت‏هايشان سپيد و نوراني در اطراف من خواهند بود. از آن جمله در دعاي ندبه اين جمله را مي‏خوانيم:

 «شيعَتُكَ عَلي‏ مَنابِر مِن نُورٍ مُبيْضَّةً وُجُوهُمْ حَوْلي في الْجَنَّة وَ هُمْ جيراني»

 يعني شيعيان تو بر منبرهايي نوراني با صورت‏هاي سپيد در بهشت در اطراف من خواهند بود و همسايه من هستند. سپيدرويي نشانه كمال سعادت و سيه‏رويي نشانه كمال بدبختي و شقاوت است.

 در واقع اين حديث رسول خداصلي الله عليه وآله تفسير آن آيه شريفه است كه روسپيدان روز قيامت را معرفي مي‏فرمايد و مي‏گويند: در روز قيامت من دست علي را گرفته، سپيدرويي او و يارانش را كه نشان رستگاري كامل او و پيروانش مي‏باشد، به همه مي‏نمايانم.

 54. در مناقب خطيب(19) از ابن عباس نقل شده كه پيامبر اكرم‏صلي الله عليه وآله فرمودند:

 «هذا عَلِي بْنُ أَبِي طالِبٍ لَحْمُهُ مِنْ لَحمِي وَ دَمُهُ وَ هُوَ مِني بِمَنْزِلَةِ هرُونَ مِنْ مُوسي‏ غَيْرَ اَنَّهُ لاْنَبِي بَعِدي وَ قالَ يا اُمَّ سَلْمَةَ اِسْمَعي اِشْهَدي هذَا عَلِي اَمِيرُالمُؤمِنين وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمينَ وَ عَيْبَةُ عِلْمِي وَ بابِي الّذي  اُوتي مِنْهُ اَخِي فِي الدُّنْيا وَ خَدْنِي فِي الآخِرَةِ وَ مَعِي فِي السِّنامِ الاَعْلي‏».

 «اين علي بن ابيطالب است كه گوشت و خونش از گوشت و خون من بوده و او نسبت به من به منزله هارون است نسبت به موسي، با اين فرقه كه بعد از من پيامبري نيست، اي ام سلمه! شاهد باش كه اين اميرمؤمنان و سرور مسلمانان و گنجينه علم و دانش من و دروازه من است كه از آن فيض الهي داده مي‏شود، و براي من در دنيا و آخرت بوده، همراه من در محل مرتفع بهشت خواهد بود».

 55. در مناقب خطيب(20) از اميرالمؤمنين علي‏عليه السلام نقل شده كه پيامبر اكرم‏صلي الله عليه وآله فرمود: «در شب معراج، وقتي در سدرة المنتهي رسيدم، در پيشگاه پروردگار ايستادم، خداوند به من فرمود: «اي محمد!»

 عرض كردم: «بلي».

 فرمود: «تو آفريدگان مرا امتحان كردي؛ بگو چه كسي نسبت به تو مطيع‏تر است.»

 گفتم: «پروردگارا، علي».

 خداوند فرمود: «خوب گفتي محمد، آيا خليفه‏اي براي خود برگزيده‏اي كه كار تو را انجام دهد و مجهولات كتاب مرا به مردم تعليم نمايد؟»

 گفتم: «خدايا تو برايم انتخاب كن؛ زيرا آنچه تو انتخاب مي‏كني، برگزيده من نيز مي‏باشد.»

 خداوند فرمودند:

 «قَدِ اْختَرْتُ لَكَ عَلِياً فَاَتَّخِذْهُ لِنَفسِكَ خَلِقَةً وَ وَصِيَاً وَ نَحَلْتُهُ عِلْمِي وَ حِلْمِي وَ هُوَ اَمِير المُؤمِنينَ حَقَّالَمْ يَنَلْها أَحَدٌ قَبْلَهُ وَ لَيْسَتْ لاَِحَدٍ بَعْدَهُ يا مُحَمَّدُ عَلي رايَةُ الْهُدي‏ وَ اِمامُ مَنْ أَطاعَنِي وَ هِي الْكَلِمَةُ الَّتي الزَمْتُها المُتَّقينَ مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَبْغَضَهُ فَقَد اَبغَضَني فَبَشِّرْهُ بِذلِكَ.»

 «علي را انتخاب كردم، او را خليفه و وصي خويش قرار بده، من از علم و حلم خود در وجود او ريختم و به حق، او امير مؤمنان است و كسي قبل و بعد از او به چنين مقام نائل نمي‏گردد.اي محمد! علي پرچم هدايت و پيشواي پيروان من است و كلمه است كه متقين با آن همراه هستند. هر كسي او را دوست دارد، مرا دوست داشته و هر كس او را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است. اين مژده و نويد را به او برسان».

 اين پيام را به علي رساندم. در جواب گفت: «من بنده خدا و در دست خدا هستم؛ اگر مجازاتم نمايد، به خاط گناهانم نخواهد بود و خداوند ظلمي نكرده است و اگر وعده‏اش را بر من كامل گرداند، صاحب اختيار و مولاي من است».

 گفتم: «پروردگارا! قلبش را روشني بده و آن چنان كن كه ايمان، بهار دل او باشد».

 خداوند فرمود: «اي محمد! اين كارها درباره او انجام داده‏ام؛ ولي او را به آزمايشي سخت دچار مي‏سازم كه هيچ يك از دوستانم را در آن حد آزمايش نكرده‏ام.»

 گفتم: «خدايا! برادر و دوست مرا مي‏گويي؟»

 خداوند فرمود:

 «قَد سَبَقَ عِلمِي اَنَّهُ مُبتَلي‏ وَ لَوذلا عَلِي لَم يُعرَف حِزبِي وَ لا اَوليائي وَ لا أَولياءُ رُسُلِي».

 «من چنين مقدر كرده‏ام كه او وسيله‏اي براي آزمايش و امتحان باشد و اگر علي نبود، افراد حزب من و دوستان من و دوستان پيروان فرستادگان من، شناخته نمي‏شدند».

 56. در مناقب خطيب(21) از زبان عايشه آمده است رسول خداصلي الله عليه وآله فرمود:

 «الحَقُّ مَعَ عَلِي يَدُورُ مَعَهُ حَيْثما دارَ.»

 «حق با علي است، او به هر سو بگردد، حق در همان سو مي‏باشد».\*

 \* توضيح:

 حق و صدقه، با باطل و كذب متقابل هستند. اگر يك خبر را با واقع بسنجيم خبري كه با واقع تطبيق مي‏كند آن خبر را صدق، و واقعيتي كه با خبر تطبيق مي‏كند آن را حق مي‏گويند، پس حق همان چيزي است كه واقعيت دارد و آن چنان مي‏بايد باشد. اگر رفتار و افكار و اعمال يك انسان در تمام جهات با واقعيت‏ها تطبيق كرد و يك ذره تخلف در هيچ جهت نداشت وجود آن شخص خودش حق و مدار حقيقت مي‏باشد و اگر يك ذره از حق انحراف داشت، ديگر مدار حق نخواهد بود.

 شناخت حقيقت در بسياري از موارد براي انسان‏ها مشكل است. شبهات، اشكالات، وسوسه‏ها و بدعت‏ها گاهي هم چون غباري چهره زيباي حقيقت را مي‏پوشانند و انسان‏هايي را دچار سرگرداني مي‏گرداند. در اين شرايط انسان‏هايي كه مجسمه حق شده‏اند. ميزان شناخت حق از باطل گرديده و ووجودشان محور حق مي‏شود. كار حق، فكر حق، گفتار حق، جهت‏گيري و موضع‏گيري بر حق همانست كه آنها داشته باشند و باطل آن چيزي است كه آن‏ها از آن گريزان باشند. در اين صورت آنها حجت حق و دليل حق مي‏باشند و حق در اطراف آنها مي‏چرخد و دور مي‏زند.

 در اين حديث رسول خداصلي الله عليه وآله اين حقيقت را به مردم گوشزد مي‏كنند كه جامعه اسلامي، مسلمانان بعد از رسول خداصلي الله عليه وآله كساني كه در آينده تاريخ ميخواهند به حقيقت اسلام و دين و احكام و دستورات الهي پي ببرند، با مطالعه در شخصيت علي بن ابيطالب‏عليه السلام حق را بشناسد و با شناختن اين محور كه حق مجسم است، حقايق را بفهمند و هر كس را كه از او انحراف دارد و از رفتار و گفتار و اعمال او به دور است، او را منحرف از حق و به دور از حقيقت بشناسند.

 57. در مناقب خطيب از ام سلمه نقل مي‏كند كه رسول خداصلي الله عليه وآله فرمودند:

 «اِنَّ عَلِيّاً مَعَ الحَقِ والحَقُّ مَعَهُ لَن يَزُولا حَتّي‏ يَردا عَلَي الحَوضَ.»

 «علي همراه حق و حق همراه با علي است و تا هنگامي كه در كنار حوض كوثر بر من وارد شوند، از هم جدا نمي‏شوند».

 58. در مسند احمد بن حنبل از براء بن عازب و ابن عباس و زيدبن ارقم نقل شده كه: «درب خانه‏هاي گروهي از اصحاب پيامبر به مسجد باز مي‏شد، روزي رسول خداصلي الله عليه وآله فرمودند: «به جز درب خانه علي، تمامي اين درب‏ها را ببنديد». در اين باره مردم به گفت و گو پرداختند. آنگاه رسول خدا ايستادند و حمد خدا را نموده فرمودند:

 «از جانب خدا به من امر شده است كه به جز درب خانه علي، همه اين درها را ببندم و مردم در اين باره حرف‏هايي زده‏اند، به خدا سوگند من از پيش خود چنين نكرده‏ام، بلكه مأمور به كاري بوده‏ام كه از آن پيروني نموده‏ام».\*

 \* توضيح:

 يكي از مسائلي كه در تاريخ اسلام به عنوان فضيلتي از فضائل حضرت علي‏عليه السلام به حساب آمده است، مسئله بستن درهاي خانه‏هايي بود كه به مسجد باز مي‏شده است:

 داستان از اين قرار است: در آغاز ورود رسول خداصلي الله عليه وآله به مدينه و ساختن مسجد مدينه، در اطراف مسجد خانه‏هايي براي مهاجرين ساختند. از هر خانه دري به درون مسجد باز مي‏شود كه از آن رفت و آمد مي‏كردند. بعد از چند ماهي رسول خداصلي الله عليه وآله به فرمان پروردگار دستور داد كه تمام درها را ببندند به جز در خانه علي‏عليه السلام افرادي همچون جناب حمزه، ابوبكر، عمر نيز به داخل مسجد دري داشتند. رسول خداصلي الله عليه وآله فرمود: بايد همگي درها را ببندند. اين مسئله در بين مردم گفت و گوهايي ايجاد كرد. رسول خداصلي الله عليه وآله رسماً فرمود: من از سوي خدا مأمور اين كار شدم نه از پيش خودم و اين دستوري بود كه خدا به من داده و من از دستور خدا پيروي كردم.

 اسناد و مدارك مفصل اين بحث و مناقشاتي كه ابن تيميه در اين حديث كرده مرحوم علامه اميني در جلد سوم كتاب الغدير از صفحه 202 تا 215 نقل كرده و به آنها پاسخ داده است. و همچنين در كتاب احقاق الحق مرحوم قاضي نوراللَّه تستري در جلد پنجم آن در باب هجدهم، احاديث فراواني را كه در كتب معتبره اهل سنت آمده است نقل مي‏كند. و از صفحه 540 تا 586 اين كتاب را اختصاص به اين بحث مي‏دهد.

 59. در مناقب ابن مغازلي به نقل از عددي بن ثابت آمده است كه رسول خداصلي الله عليه وآله فرمودند: «اِنَّ اللَّهَ اَوحي‏ اِلي‏ نَبِيِّهِ مُوسي‏ اَن اِبنِ لِي مَسجِداً طاهِراً لايَسكُنُهُ اِلاَّ مُوسي‏ وَ هرِونَ وَ اَبْناءُ هروُنَ وَ اَنَّ اللَّه اوحي‏ اِلَي اَنِ ابنِ مَسجِداً طاهراً لايَسْكُنُهُ اِلاَّ اَنَا وَ عَلِي وَ اَبناءُ عَلِي».

 «خداوند به پيامبرش موسي وحي نمود كه مسجدي براي من بنا كن كه جز موسي و هارون و فرزندان هارون در آن كسي سكونت نكند، خداوند به من نيز وحي نموده است كه مسجد پاكي بنا نمايم كه جز من و علي و فرزندان علي كس ديگري در ان سكونت نكند.».

 60. در مسند به نقل از ابن عمر آمده است كه: «ما بهترين مردم را ابوبكر و عمر مي‏دانستيم؛ ولي علي بن ابيطالب‏عليه السلام داراي سه خصوصيت ممتاز بود كه اگر من يكي از آنها را داشتم، از اينكه نعمت‏هاي پرقيمتي داشته باشم ارزشمندتر بود».

 «زَوَّجَهُ رَسُولُ اللَّه بِنتَهُ وَ وَلَدَتْ لَهُ وَ سَدَّ الاَبوابَ اِلاَّ بابَهُ وَ اَعطاهُ الرّايَةَ يَومَ خَيبَرَ».(22)

 «اول اينكه پيامبر دخترش را به ازدواج او درآورد كه فرزندان او را به دنيا آورد، دوم اينكه پيامبر همه درها به جز در خانه او به مسجد را بست، سوم اينكه، پرچم خود را روز خيبر به دست او سپرد».

پي نوشت ها:

1) بحارالانوار، 39/84، مدينة المعاجز، ص 164 عن رسول اللَّه: يا علي... ما عَرَفكَ حقَّ مَعرِفَتِكَ غَيرُ اللَّهِ وَ غَيري.

2) ابن شهر آشوب» در مقدمه كتاب مناقب خويش گويد: هم اكنون كه اين كتاب را مي‏نويسم، 1000 كتاب مناقب درباره اميرالمؤمنين نگاشته شده است.

3) در كتاب مناقب الخطيب، صفحه 47، فصل ششم و در كتاب مقتل الحسين‏عليه السلام، جلد 1، صفحه 42 نقل شده است.

4) مناقب خطيب، صفحه 47 و نيز در كتاب مقتل الحسين‏عليه السلام، جلد 1، صفحه 40، با دو لفظ كه اندك تفاوتي با متن حديث فوق دارد نقل شده است.

5) اين روايت در كتاب مستدرك الحصيحين حاكم نيشابوري نقل شده است، و نيز در كتاب كنزالعمال، جلد 6، صفحه 153 به نقل از جابر عبن عبداللَّه آمده است.

6) زيد بن صوحان ابن حجر العبدي، از بني عبدالقيس از طائفه بيعه و تابعي و از اهل كوفه بود. از حضرت علي‏عليه السلام وعمر روايت دارد. او يكي از روساء و شجاعان بود، وقايع الفتح را دريافته و در جنگ نهاوند دست چپش قطع گرديد و در جنگ جمل به قتل رسيد. (36 ه ق) به نقل از دهخدا.

7) حذيفة بن اليمان العنسي از بزرگان اصحاب سيد المرسلين و خاصان جناب اميرالمؤمنين‏عليه السلام است و يكي از آن هفت نفري است كه بر حضرت فاطمه‏عليها السلام نماز گذاشتند و او با پدر و برادر خود صفوان در حرب احد در خدمت حضرت رسالت پناه‏صلي الله عليه وآله حاضر بوده در آن روز يكي از مسلمانان پدر او را به گمان آنكه از مشركين است در اثناي گرمي جنگ شهيد كرده و بنا بر سرّيكه حضرت رسول‏صلي الله عليه وآله با او در ميان نهاده بود به حال منافقين صحابه معرفت داشت و اگر در نماز جنازه كسي حاضر نمي‏شد خليفه ثاني بر او نماز نمي‏گذاشت و از جانب او سالها در مدائن والي بود پس او را عزل كرد و حضرت سلمان رضي اللَّه عنه والي آنجا شد. چون وفات كرد دوباره حذيفه والي آنجا شد و مستقر بود تا نوبت به شاه ولايت علي‏عليه السلام رسيد پس از مدينه رقمي مبارك به او فرمان همايوني به اهل مداين صادر شد و از خلافت خود و استقرار حذيفه در آنجا به نحوي كه بود اطلاع داد و لكن حذيفه بعد از حركت آن حضرت از مدينه به جانب بصره به جهت دفع شر اصحاب جمل و قبل از نزول موكب همايوني به كوفه وفات كرده و در همان مداين مدفون شد.

 و از رجال ابن داود و غيره نقل شده كه فرمو.د حذيفه بن اليمان يكي از اركان اربعه است و بعد از وفات حضرت رسالت‏صلي الله عليه وآله در كوفه ساكن شد و بعد از بيعت با حضرت اميرالمؤمنين‏عليه السلام به چهل روز در مدائن وفات يافت و در مرض موت پسران خود صفوان و سعيد را وصيت نمود كه با حضرت علي‏عليه السلام بيعت نمايند و ايشان به موجب وصيت پدر عمل نموده و در حرب صفين به درجه شهادت رسيدند. به نقل از منتهي الامال، حاج شيخ عباس قمي، صفحه 88.

8) سيوطي در كتاب جامع الصغير، جلد 2، صفحه 56، اين روايت را از حذيفه تا من خذله نقل كرده است. همچنين مناوي در كتاب كنوزالحقايق در پاورقي صفحه 20، جلد 2 جامع الصغير سيوطي به صورت ناقص و خطيب در كتاب مناقب، صفحه 107 با اضافاتي نقل نموده است.

9) محب طبري در كتاب ذخائرالعقبي، صفحه 71 با اندك تفاوتي نقل كرده است.

10) حديث سلمان را علي متقي هندي در كتاب كنزالعمال، جلد 6، صفحه 154، با مختصر تفاوت نقل كرده است. در اين موضوع احاديث بيشماري از سوي علماي اهل سنت نقل شده است.

11) در فرهنگ دهخدا پانزده نفر را به نام طبري نام مي‏برد كه مشهورترين آنها همان محمد بن جرير طبري است كه از مورخان ومفسران است و در تفسر و حديث و فقه و علوم ديگر، يد طولاني داشته و يكي از ائمه زمان خود به شمار مي‏رفته است. وي در سال 224 هجري در شهر آمل از طبرستان تولد يافته و در سنه 310 در بغداد در گذشته است.

 طبري ديگري كه نسبتاً در حديث و فقه شهرت دارد احمد بن عبداللَّه محب الدين طبري است كه در قرن هفتم مي‏زيسته و در سال 694 از دينا رفته است. در اين فرهنگ براي هيچ يك از طبري‏ها كتابي به نام خصائص نوشته نشده است. مرحوم علامه شيخ عبدالحسين اميني نيز در كتاب الغدير در مضن روايت حديث غدير نام دو تن طبري فوق‏الذكر را و كتابهاي آنها را نام برده ولي اسمي از كتاب خصائص نبرده است.

 به نام خصائص چندين نفر كتاب نوشته‏اند مشهورترين آنها خصائص نسائي است كه مرحوم اميني احاديثي را از آن نقل كرده است و نيز خصائص سيوطي كه ان هم مورد استناد الغدير مي‏باشد. سيوطي در خصائص خود از طبري احاديثي را آورده لذا احتمال داده مي‏شود كه مرحوم بحراني هم از خصائص سيوطي از قول طبري نقل كرده باشد.

12) علي متقي هندي در كتاب كنزالعمال، جلد 6، صفحه 156 آنرا نقل كرده است. و نيز اين حديث از ابوذر و سلمان در كتاب المعجم الكبير طبراني آمده است.

13) در فرهنگ دهخدا بيش از ده نفر با اين كنيه مي‏نويسد كه از صحابه رسول خداصلي الله عليه وآله بوده‏اند و مشهورترين آنها ابوليلي انصاري پدر عبدالرحمان مي‏باشد كه نامش يسار و نام ديگرش داود بن يسار است و به نام انس نيز شهرت داشته است فرد ديگري به همين كنيه و به نام عبداللَّه بن سهل بن عبدالرحمن بن سهل انصاري مي‏باشد كه از تابعين بوده و مالك بن انس و محمد بن اسحاق از او روايت كرده‏اند، درباره ابوليلي غفاري فقط نوشته است كه وي از صحابه رسول خداصلي الله عليه وآله است.

14) علي متقي هندي در كتاب كنزالعمال، جلد 6، صفحه 155 حديث ابوليلي غفاري را به طور ناقص و نيز در جلد 6، صفحه 153 نقل كرده است.

15) مناقب خطيب  صفحه 124.

16) محب طبري در كتاب ذخائر العقبي، صفحه 60 آنرا نقل كرده است و نيز در مسند احمد بن حنبل به نقل از ابن عباس آمده و همچنين علي متقي هندي در كتاب كنزالعمال، جلد 6، صفحه 394، از نه كتاب علماي اهل سنت نقل كرده است.

17) گنجي شافعي در كتاب كفايةالطالب، صفحه 134، به نقل از جابر و از عمار از ابوايوب انصاري با عبارات گوناگون و ابراهيم محمد حمويني در كتاب فرائد السمطين، جلد 1، باب 55 از ابوايوب انصاري و خطيب خوارزمي در كتاب المناقب، صفحه 214 با لفظ ديگري نقل كرده‏اند.

18) سالم مولي ابي حذيفة فرزند عتبة بن ربيعه يكي از پيش گروندگان به اسلام (السابقون الاولون) است. بخاري گويد: او مولاي يكي از زنان انصار بود. ابن حيان آن زن را ليلي و برخي بئنه ناميده‏اند كه زن ابن حذيفه باشد. در الاصابه احاديثي از او نقل شده و ابوحذيفة او را به پسر خواندگي قبول كرد، همانطوريكه پيغمبر زيد بن حارثه را به پسر خواندگي قبول نمو.د و ابوحذيفه دختر خود فاطمه را به زني به سالم داد وي قرآن را به آواز خوش مي‏خوانده است، او در جنگ با ايرانيان پرچمدار بوده و داستاني راجع به بريدن دست راست و چپ و كشته شدن او در الاصابه آمده است.

 به نقل از اصابه جلد 3 و4 صفحه 56 و 57 به نقل از فرهنگ دهخدا.

 سالم مولي ابي حذيفه به منافقين ملحق شد و سپس به جمع كساني كه پيمان بر مخالفت با اهل بيت‏صلي الله عليه وآله وسلم بستند داخل گرديد و در تقويت اركان و پايه‏هاي حكومت خلفا كوشيد عمر در اواخر عمر گفته بود كه اگر سالم مولاي ابي حذيفه زنده بود او را جانشين خود مي‏ساختم و اگر خدا از من مي‏پرسيد كه چرا او را جانشي خود ساختي مي‏گفتم از پيامبرت شنيده بودم كه مي‏گفت سالم در ذات خدا خيلي محبت دارد.

 به نقل از سفينه البحار حاج شيخ عباس قمي، ذيل كلمه سلم، جلد يك صفحه 641.

 به هر حال اين شخصيت  تاريخي از صحابه رسول خداصلي الله عليه وآله بوده است و از اعضاي اصلي شوراي انقلاب خلافت خلقاء بوده و از پايه گذاران نظام خلاقت در مقابل نظام امامت اهل البيت‏صلي الله عليه وآله وسلم مي‏باشد در جنگها و كشورگشائيهاي خلفاء شركت داشته است. در عين حال دو نقل قولي كه از فرهنگ دهخدا شد با يكديگر تعارض داشت چون در تاريخ گزيده گفت كه در جنگ يمامه كشته شده است و در الاصابه مي‏گفت پرچمدار سپاه ايران بوده و دست چپ و راستش قطع شده است. جنگ يمامه در دوران ابوبكر و جنگ ايران در دوران عمر بوده است. به هر حال خداوند او را با خلفاء بالاخص با شيخين محشور فرمايد.

19) مناقب الخطيب، ص 85 و نيز گنجي شافعي در كتاب كفايةالطالب، صفحه 70 و 77 قسمت‏هاي آن و نيز ابراهيم محمد حمويني در كتاب فرائد المسمطين، جلد 1 آنرا نقل كرده‏اند.

20) مناقب خطيب، صفحه 240. و نيز ابو نعيم در كتاب حلية الاولياء، ج 1، ص 66 و 67 با اندك تفاوت آن را نقل كرده است.

21) ابراهيم محمد حويني در كتاب فرائد السمطين، ج 1، باب 36، حديث عايشه را از ابن عباس با مختصر تفاوت در عبارات و نيز علي متقي هندي در كتاب كنزالعمال، جلد 6، ص 156 از ابوسعيد با اندك اختلاف و اضافات و نيز حديث ام‏سلمه را در همان كتاب، جلد 6، صفحه 153 با عبارات ديگر و علامه شبلنجي در كتاب نورالابصار و غير از عبارات آنها اين حجر در كتاب الصواعق المحرقه، صفحه 76 بمانند آن را نقل كرده‏اند.

22) احمد بن حنبل در كتاب مسند خود، جلد 2، صفحه 26 آن را نقل كرده و نيز محب طبري در كتاب ذخائر العقبي، صفحه 77 آنرا ذكر كرده و سپس مي‏گويد راوي آن عمر است. همچنين علي متقي هندي در كتاب كنزالعمال، ج 6، صفحه 391 و 393 از عمر و حاكم نيشابوري در كتاب مستدرك الصحيحين، ج 3، صفحه 125 از عمر همان را نقل كرده‏اند.